

انسان و حق

درآمدی به مذاهب مشهور در فلسفه حقوق

نوشته: اریک ولف Erik Wolf

ترجمه: جهانبخش ناصر

مقدمه مترجم

این مختصر، ترجمه یکی از مقالات «اریک ولف» (Erik Wolf ۱۹۰۲-۱۹۷۷) محقق نامدار معاصر آلمانی است که کتاب‌ها و مقالات بسیاری از او در «فلسفه حقوق» به یادگار مانده است. وی از جمله فقیهان عالی‌رتبه مسیحی بوده است و سالها در دانشگاه‌های کیل (Kiel) و فرایبورگ (Freiburg) به تدریس فقه مسیحی و فلسفه حقوق اشتغال داشته است و از جمله آثار مهم اوست:

- ۱- تفکر حقوقی یونان - در ۶ جلد

Griechische Rechtsdenken

۲- متفکران بزرگ حقوقی

Grosse Rechtsdenker

مقاله حاضر مأخوذ از جلد اول گزیده مقالات اوست تحت عنوان «مطالعات درباره فلسفه حقوق» که ابتدا در سال ۱۹۵۵ منتشر گردید و در سال ۱۹۷۲ ضمن این مجموعه تجدید طبع شد. عنوان مقاله در متن آلمانی (Mench und Recht) است و اریک ولف ضمن آن آرا مهم را در فلسفه حقوق خلاصه و نقد کرده است.

عنوان اصلی کتاب و نام ناشر آن به قرار ذیل است:

Rechtsphilosophische Studien

Vittorio Klostermann

Frankfurt am Main 1972



I

انسان بودن به معنی تقرر در عالم حق است. بدون این عالمی که ما در آن ذی حق هستیم یا از حق خود صیانت می‌کنیم یا در حوزه حق باقی می‌مانیم یا از حق به دور می‌افتیم و یا مقام واضح حق پیدا می‌کنیم یا به حق سخن می‌گوییم یا مستدعی حق هستیم یا بر سر حق نزاع می‌کنیم یا آن‌که دیگران را به حق وامی‌گذاریم، و سرانجام بدون این عالمی که در آن همواره در این امیدیم که حق خویش باز یابیم، آدمی آن چیزی نمی‌شد که هست.

ما به مدد «هوگو گروسوس»^(۱) مؤسس تفکر حقوقی دوره جدید، در انسان باز شناخته‌ایم آن ذاتی را که در اقلیم حق می‌زید و موافق حق سلوک می‌کند. بنابراین معنی، همه شئون ماهوی انسان در استواری بنای حق دخیل است. نکته دیگر این که همه این شئون محدود به حقتد و نباید شاعنی مانع تحقق حق دیگر شئون ماهوی انسان گردد.

حال می‌خواهیم جلوه این معنی را در شش شاعن اساسی وجود انسان معلوم کنیم. انسان یک موجود ناسوتی است که مقید به قوانین فیزیکی - بیولوژیکی است و غرائز طبیعی محدودش کرده‌اند و ماهیت او وابسته به قوانین طبیعت است. ضمناً هر نظام حقوقی، مبتنی بر امور طبیعی ناشی از تفاوت دو جنس زن و مرد است و نسبت‌های حاصل از این در زندگی مثل ازدواج و خانواده. همچنین به نظر می‌رسد که معنی حقوقی جوانی و پیری و تولد و مرگ و مکان و زمان، مقید به قوانین طبیعت است و حتی در ارتباط حقوق با سطح زمین و فضای آسمان، و نیز ارتباط آن با گیاهان و حیوانات این قید جلوه می‌کند.

هیچ قانونگذاری نمی‌تواند با قیود طبیعی حیات معارضه کند و هیچ حکم قضائی نمی‌تواند در مقام خوارداشت این قیدها برآید بی‌آنکه حجیت خود را از دست بدهد.

چنانکه «منتسکیو»^(۲) در قرن هجدهم دریافته بود، طبیعت، اراده حقوقی انسان را نیز محدود می‌کند. زیرا هیچ قانونگذاری نمی‌تواند با قیود طبیعی حیات معارضه کند و هیچ حکمی از احکام قضا نمی‌تواند در مقام خوارداشت این قیدها برآید بی‌آنکه حجیت^(۳) خود را از دست بدهد.

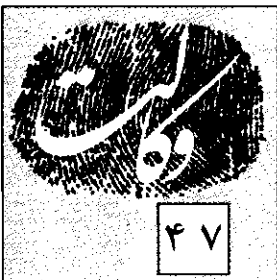
در اینجا نباید از این نکته غفلت کرد که

طبیعت بیولوژیک انسان، در حوزه حقوق، وجود انسانی را در مخاطره نیز می‌افکند. غرایز حیاتی حتی اراده اشخاص سلیم را به سوی حق غالباً فلج می‌کنند تا چه رسد به آنها که به بیماری روانی ابتلاء پیدا کرده‌اند و در اکثر اوقات از مراعات نظم حقوقی ناتوانند. این طایفه ما را با مشکل اجتماعی انسان‌های ضداجتماع یا کورنسبت به قوانین مواجه می‌کنند.

حتی وضع آن دسته از انسان‌ها که از روی طبع، تعلق خاطری مؤکد به عدالت دارند و در تجربه‌های حیات از احوال خود مدد می‌جویند، خالی از خطر نیست. زیرا به وضع تبهکاران اعتقادی بدل می‌تواند شد که اشتیاق آنها به حق به سرحد افراط می‌رسد. ایشان همچنین ممکن است در صورت مدعیان پرشکایتی پدیدار گردند که در طلب حق از سر خودرانی و دل‌کوری طی طریق می‌کنند و سرانجام محتمل است که این طایفه به دلالت احوال خود در مقام نفی و انکار حق برآیند و نظم حقوقی از برای ایشان بی‌اهمیت گردد.

II

اگر آدمی را به عنوان موجود عاقلی تصور کنیم که قیام او به ادراکات است و در حدود شاعن ملتزم به قانون تفکر عمل می‌کند، پس معنی این شاعن ذاتی بشر همچنین نحوی مشروعیت^(۴) عالم حقوق از سه حیث است. در معنی اول، نظام حقوقی به صورت تقریر عقل عملی انسانی جلوه می‌کند که صاحب طبع سلیم است. اما از حیث دیگر



و در قلمرو مفاهیم حقوقی^(۳۲) اصول نظری منطق معتبر می شود که بدون این اصول درباره هیچ مطلبی از مطالب حقوق نمی توان درست فکر کرد. و در آخر این که روح انسانی با تفکر در فضیلت ها و کمال مطلوب های حقوقی^(۳۳) به آن قله ادراک عقلی می رسد که معطی یقین به وجود ایده های حقوقی^(۳۴) است و آدمی در مقام عقل حقوقی عملی بدان ملاک ها رجوع می کند.

بدون چنین تفصیلی از اخلاق حقوقی^(۳۵) منطق صوری حقوقی^(۳۶) کمتری مددی نمی رساند. اما عقل آدمی همچنین بانی نحوی ملاک و معیار از برای حقوق است زیرا به ما می آموزد که به مقررات نامفهوم و قواعد و مفاهیمی که خلاف مقاصد عقلی است، اعتماد نکنیم و از قانونگذار می خواهد که وحدت معنوی نظام حقوقی را صیانت کند و همواره مراقب قاضی است تا در مقابل صدور رأی گرفتار تناقض نشود و سرانجام اوست که مقرر می دارد اگر حقی بتواند فایده رساند و امنیت را تضمین کند ولی در جهت فضیلت مشتق از یک کمال مطلوب اخلاقی علم حقوق نباشد، بقاء این حق مرضی او نیست.

اما احتمال آن هست که در اتکاء صرف نظام حقوقی به عقل خطری نهفته باشد، چون در آنجا که حق تنها در موافقت با فهم و درایت عملی مطرح گردد، به سادگی به این راسیونالیسم سطحی منتهی می شود که مستتر در این عبارت است: «حق است آنچه فایده می رساند» و جایی که علم حقوق، اعتباری هر چه بیشتر از برای قوه اقتناع ادله ای قائل شود

که مبتنی بر منطق صوری است به فرمالیسم اخلاقی فارغ از تعهد در خواهد افتاد. و در آن مقام که بنای حق بر هیأت تالیفی یک جهان بینی ایده آلیستی استوار گردد، باید همواره متذکر این معنی باشیم که ایدئولوژی های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی صرفاً مدعی اعتبار نسبی توانند بود. زیرا در حیطه امکان هیچ کدام از آنها نیست که برای خود نسبت به دیگری اولویت مطلق قائل شود. شاکله هیچ نظامی و همچنین هیچ مدل اجتماعی نمی تواند بنحو مطلق، قائم به حق باشد.

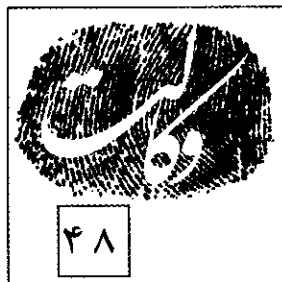
III

نسبت میان انسان و حق در جایی که آدمی در کنار خصوصیت طبیعی و عقلی خود به عنوان یک موجود تاریخی شناخته می شود، باز جلوه دیگری پیدا می کند. تعلق وجود تاریخی به انسان، سه گونه است یعنی به عنوان وجود تاریخی متعلق به گذشته و متعلق به حال و متعلق به آینده.

بدین جهت علم حقوق همواره به نحوی از انحاء مقید به قید تاریخی است و از جمله حیات آن قائم به مآثر تاریخی است که در تداول عام آن را «حقوق خوب قدیم»^(۳۷) یا «تعالیم و مآثر مصون از گزند حوادث روزگار»^(۳۸) نامیده اند. اما حقوق همچنین در زمان حال ریشه دوانیده است زیرا باید در خدمت مقاصد عملی باشد و مقید به زمان و مکان خویش است. به عبارت دیگر «حقوقی هست که با ما زاده می شود»^(۳۹).

از جمله مبادی اساسی نظام های حقوقی و اندیشه های حقوقی همچنین این است که روی به سوی آینده دارند یعنی باید راه بگشایند از برای تطور فرهنگی و اجتماعی و ترقی اقتصادی و صنعتی، و نباید راه را مسدود کنند. شآن تاریخی حقوقی، بندی است نهاده بر دست و پای اراده بشر بسوی تنظیم امور، اما به نحوی که خیر و مصلحت آدمی در آن است. بدین معنی که بر حذر می دارد آدمی را تا از سر ساده دلی در مآثر تاریخی حقوق به

■ افراط در اعتبار حق حکومت برای وضع نظامنامه های حکومتی که غالباً مبتنی بر ظاهر بینی است و از موضع قدرت، همه چیز را مقید به قاعده و قانون می خواهد، به سوءاستفاده از قانون برای هموار کردن نظام دیکتاتوری منتهی تواند شد.



استحقاق نظر نکنند پیش از آنکه در همه اجزاء آن تفحص کند و بیازماید. از سوی دیگر ما را ملزم می‌کند که متذکر احوال زمانه باشیم و ملتفت واقعیت عملی زندگی اجتماعی، که در صورت غفلت ما به مقررات عرفی^(۳۳) بدل می‌شود و از قواعد عام حکومتی جدائی اختیار می‌کند، خصوصاً که شائن تاریخی حقوق همواره از نو به لزوم اصلاح حقوق التفات و توجه دارد و بدین جهت قادر است نشاط تازه گردانیدن حقوق را برانگیزد.

اما در فهم علم حقوق به صرف شائن تاریخی آن رجوع کردن و از یک سو اندیشیدن، افتادگی در خطرهای خاص آن است. آنجا که فقط رجوع به آراء سلف را بر خود واجب گردانیم، تفکر حقوقی با تهدید آن طایفه از نقلی مذهبان مواجه می‌شود که تیرگی رأی و خیرگی بصر، عادت ایشان شده و از حیث سیاست حقوقی بر موقفی اصرار می‌کنند که متضمن غفلت از احوال زمانه است. آنگاه که تنها علائق اکنونی، مآل و مرجع علم حقوق قرار گیرد، حق به سادگی با قوه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مشتبه می‌شود و حاصل کار این که نظام حقوقی، حلقه طاعت عقل حکومتی در گوش می‌کند.

تنها تفکری که هوای انقلاب^(۳۴) را برمی‌انگیزد، تفکر در جهت طرح افکندن یا در خیال آوردن یک نظام حقوقی متعلق به آینده است که خصوصیت آن خوارداشت حقوق معتبر زمانه خود و از یاد راندن مآثر حقوقی پیشینیان است ضمن آنکه نمی‌تواند از عهده اثبات برتری حقیقی خود نسبت به نظام‌های حقوقی معاصر یا روزگاران گذشته برآید.

■ آنجا که فقط رجوع به آراء سلف را بر خود واجب گردانیم، تفکر حقوقی با تهدید آن طایفه از نقلی مذهبان مواجه می‌شود که تیرگی رأی و خیرگی بصر، عادت ایشان شده و از حیث سیاست حقوقی بر موقفی اصرار می‌کنند که متضمن غفلت از احوال زمانه است.

IV .

اگر نظر از شؤون عام طبیعی و عقلی و تاریخی بشر برگیریم و بر خاصه تفرد^(۳۵) او افکنیم، چنین معلوم می‌آید که این خود قائم به صفت‌های آزادی و برابری و شائن اخلاقی است. صفت‌هایی که از برای افراد، در وحدت اجتماعی ایشان محفوظ و باقی می‌ماند و در استوار کردن بنیاد عالم حقوقی شریک است.

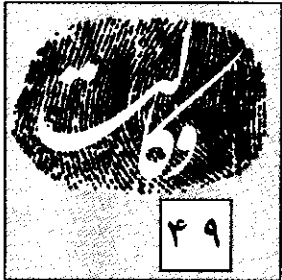
بنیاد نظام حقوقی به این معنی بر آزادی انسانی استوار است که معطی اهلیت - حقوق انفسی^(۳۶) - یا ضامن آن است و به هر که اهلیت دارد، رخصت آن می‌دهد که از مواهب اساسی زندگی در حوزه قوانین - که بر همگان حاکم است - به اختیار خود بهره‌مند شود و اطاعت از هیچ نظام حقوقی بدون تضمین این آزادی بر دوام نخواهد بود.

نکته دیگر این که به نظر می‌رسد از زمان قانونگذاری «سولون»^(۳۷) حکومت اصل برابری در مقابل قانون و قاضی به نظام حقوقی اعتبار بخشیده است. ضمن آنکه نباید به اشتباه در افتاد و یکسانی همگان را در مقابل حق، به حق یکسان از برای همگان معنی کرد که خود ناحقی بزرگ است، زیرا این معنی، نافی شان تفرد آدمیان است.

مطلب آخر که «کانت»^(۳۸) بذل توجه خاصی به تحقیق آن کرده است این که نظام حقوقی مبتنی بر شان تفرد بشر، تمهید مقدمه از برای عمل خاص هر فرد است و در این نظام است که حوزه تأثیر شان اخلاقی، اساس استواری می‌یابد، حوزه‌ای که در آن وجدان آدمی قادر است فارغ از اکراه و فرمان، خود اخذ تصمیم کند.

بزرگ داشت تفرد انسانی همچنین محدودیت‌های جدی از برای خود رایی بشر در وضع قوانین و امر قضا پدید می‌آورد. زیرا نظام حقوقی را مقید به بعضی قوانین اساسی می‌کند. از قرن هجدهم میلادی به بعد، این قوانین - که به حقوق بشر معروف گردیده - در قانون اساسی همه کشورها مندرج شده است تا بدین وسیله بر حرمت و آبروی آدمی در مقابل قدرت دیوانی تأکید گردد.

البته در اینجا باید خطری ملاحظه شود که ممکن است نسبت اصیل آدمی را به حق مورد تهدید قرار دهد. منشاء



■ آنگاه که تنها علائق اکتونی، مآل و مرجع علم حقوق قرار گیرد، حق به سادگی با قوه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مشتبه می شود و حاصل کار این که نظام حقوقی، حلقه طاعت عقل حکومتی در گوش می کند.

این خطر در آن یکسواندیشی است که شءان تفرد انسانی را حامل حق فرض می کند. آزادی نباید به خوددراپی بدل شود و برابری در مقابل قانون را نباید با کوفهمی به متحدالشکل کردن قانونی افراد معنی کرد و مراعات حرمت و آبروی فرد نباید موجب مماشات با اشخاصی شود که خودپرستی و اضرار به غیر را از جمله حقوق خود انگاشته اند.

متفکران اجتماعی علم حقوق، حتی پیش از سال ۱۹۰۰ میلادی، در مقام تحذیر، متذکر این نکته ها شده اند.

V.

حال در مقام تکمیل ملاحظیات خود نیازمند آنیم که علاوه بر شوون طبیعی و عقلی و تاریخی و اخلاق فردی انسانی به شءان دیگری از انسان پردازیم که به شءان اجتماعی و مدنی او شناخته شده است. بعد از آن که «ارسطو»^(۱۰) انسان را به «حیوان سیاسی»^(۱۱) تعریف کرد، متفکران مغرب زمین، بخصوص متفکران مسیحی در قرون وسطی، بنیاد نظام حقوقی را بر شءان اجتماعی و مدنی انسان استوار کردند. در دوره جدید «پوفندورف»^(۱۲) اول کسی است که کوشیده است یک هیأت تالیفی حقوقی مبتنی بر شءان اجتماعی بشر درست کند.

بشر را به موجودی اجتماعی تفسیر کردن و این تفسیر را اساس یک نظام حقوقی قرار دادن ابتدا در آنجا پدیدار می شود که درمی یابیم افراد در نسبت خود با حق صرفاً متمتع نیستند بلکه حق همچنین آنها را محدود می کند. دیگر آن که عدالت فقط در جهت برابری مردم به اجرا در نمی آید بلکه همچنین عدالتی است در جهت تقسیم و تفریق مردمان و در جهت نابرابری ایشان. زیرا هر نظام حقوقی لزوماً بازتاب برابری جامعه شناسانه طوایف انسانی است. دیگر جلوه این نحو تلقی آنجاست که درمی یابیم نظام حقوقی فقط تمهید مقدمه حیات شخص در حوزه عادات فردی او نیست بلکه همچنین امکان نحوی حیات جمعی را با آداب خاص اجتماعی از برای او فراهم می آورد.

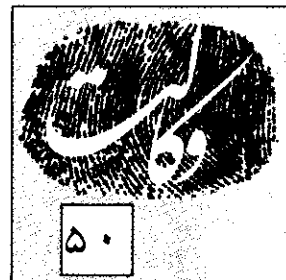
شأن اجتماعی یک نظام حقوقی، به یک معنی در جهت تحدید اراده بشر به استیفاء حقوق خود است از آنجا که موافق قواعد اساسی این نظر گاه، هر انسانی مکلف به تکلیفی اساسی است و این پیش از همه مانعی است از برای افراط در توقعاتی که مبتنی بر حقوق فردی است بدین نحو که مطلوب در اینجا، منع اضرار به غیر ناشی از اعمال حقوق فردی و همچنین تأکید بر قواعدی علیه سوء استفاده از قوانین است. گذشته از آن، مقتضای این نظام حقوقی است که به مردمان در همه اوضاع و احوال اجتماعی به عنوان کسانی که در آفرینش ز یک گوهرند، نظر کنیم و همواره پاس حرمت و آبروی ایشان بداریم. بدین جهت از جمله ذخائر هر نظام حقوقی منصفی، قواعد وضع شده در جهت حمایت از کسانی است که در حوزه اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی ضعیف تر هستند.

خطرهای حکومت یکسواندیش اصولی که صرفاً شأن اجتماعی در آن معتبر انگاشته شده، امروز بر همگان آشکار گشته است و این اندیشه رخ نموده است که افراط در اعتبار حق حکومت برای وضع نظامنامه های حکومتی که غالباً مبتنی بر ظاهر بینی است و از موقع قدرت همه چیز را مقید به قاعده و قانون می خواهد، به سوء استفاده از قانون برای هموار کردن نظام دیکتاتوری منتهی تواند شد.

خطر بزرگ تر، میل به ممتاز دانستن اولیاء امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اقلیم حقوق است زیرا بدین ترتیب اصل برابری همگان در برابر قانون متزلزل می شود.

اما خطری هر چه بزرگ تر این است که مفهوم شخصیت فردی و اجتماعی آدمی در حقوق، به تدریج به وسیله مفهوم طبقات اجتماعی یا مفهوم جمع عوام به پس پرده فراموشی سپرده می شود.

VI.



سرانجام اگر دیده بگشائیم و در مقام تحقیق وجود آدمی بر آئیم از آن جهت که دینداری در ذات اوست و اگر آدمی به خویشتن خویش شعور حاصل کند بعنوان مخلوقی الهی که رشته‌ای مابعدالطبیعی در گردن اوست، آنگاه نظام حقوقی معنایی متعالی پیدا می‌کند. بدین معنی رجوع بنیاد حق به حجیت خداوند است که وحی خاص او شامل عموم افراد نشده است اما مشیت او بر این قرار گرفته که حقوق انسانی موافق اوامر و نواهی کلام او تنظیم شود.

بنابراین «در - حق - بودن»^(۲۲) چون عطیه‌ای جلوه می‌کند که حاصل لطف الهی است و خادم و مددکار انسان است و مخدوم او نیست و چیزی است که آدمی از اعطای آن به خویش عاجز است. از آنجا که قدر و اعتبار عدالت الهی مطلق است، اصول حقوقی عرفی و همه نظام‌های حقوقی تاریخی و مذاهب حقوقی اجتماعی و فردی و عقلی و طبیعی، مشتق از این عدالت است.

آن دسته از قوانین الهی که در معنی منع و نهی آدمی است از فعلی، چه نسبت به خود و چه نسبت به دیگران، همچنین حد و حریم همه حقوق زمینی است. در پرتو قوانین الهی، علم حقوقی بشر همواره موقتی جلوه می‌کند و باید دانست که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم عدالت مطلق را در قید تملک دانش خود در آوریم و همواره بر ماست که از ماهیت آن پرسش کنیم. به مدد این معنی، بزرگ‌ترین خطری که ممکن است عالم حقوقی بشر را تهدید کند، رفع می‌شود، یعنی خطر این که عدالت قائم به خودرأیی بشر گردد^(۲۳) دینداران حقیقی در عالم حقوق بدین نکته وقوف دارند که در غیاب محبت^(۲۴) عدالتی در کار نیست و تنها محبت است که حقانیت حقوق را مسلم و مقرر تواند داشت.

پاورقی:

(۱) Hugo Grotius حقوق‌دان معروف هلندی که به سال ۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

(۲) Montesquieu

(۳) Autoritaet

(۴) Legitimierung

(۵) Rechtsbegriffen

(۶) Rechtsideale

(۷) Rechtsidee

(۸) Rechtsethik

(۹) Formale Rechtslogik

(۱۰) و (۱۱) و (۱۲) قصد نویسنده از ذکر بعضی امثال و اصطلاحات چون «Die gutes altes Recht» - حقوق خوب قدیم - که در زبان آلمانی مصطلح است و ترجمه دقیق آن اندکی نامأنوس به نظر می‌رسد، توجه دادن خواننده آلمانی به این نکته است که در امثال سایر نیز اشاراتی به این معانی هست.

(۱۳) Selbstgeschaffenen ordnungen ترجمه تحت اللفظی آن «مقررات خودساخته» است و مراد عرف اجتماعی رایج میان مردم است که به تدریج و بدون دخالت حکومت و قانونگذار و گاهی در مخالفت با قوانین موضوع، محل قبول واقع می‌شود.

(۱۴) Revolution

(۱۵) Individualitaet

(۱۶) Subjektive Rechte

(۱۷) Solon (۱۸) Kant (۱۹) Aristoteles

(۲۰) Politisches Lebewesen

(۲۱) Samuel Pufendorf مورخ و حقوق‌دان آلمانی که در سال ۱۶۹۴ میلادی درگذشت.

(۲۲) «Im - Recht-sein» به عربی شاید فصیح‌تر بتوان ترجمه کرد: «کون فی الحق» و موافق دأب اهل اصطلاح نیز هست. نویسنده اجزاء این عبارت را عمداً از یکدیگر جدا نوشته که هم با معنی دیگر این عبارت در زبان آلمانی (بر حق بودن) مشتبه نشود هم تاءکید باشد بر نسبت خاص انسان با حق و وجود.

(۲۳) Selbstgerechtigkeit ترجمه تحت اللفظی آن «خود عدالتی» است.

(۲۴) Liebe

